



Analysis of Qur'anic Evidences of Omission in the Book of Siboyeh and its Impact on Commentators (Case Study: Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi and Fakhr Razi)



Doi:10.22067/jallv15.i3.2110-1079



Zahra Ahmadloo 

PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abolfazl Rezaei¹ 

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Mohammad Ibrahim Khalifa Shushtri 

Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Received: 31 May 2023 | Received in revised form: 7 August 2023 | Accepted: 18 October 2023

Abstract

In order to strengthen the analysis and establish syntactical principles, Siboyeh has sought help from many Quranic evidences. Therefore, his book is considered the oldest in the field of syntax science and the study of Qur'anic evidences. Authentic and reliable sources of interpretation are crucial in understanding and interpreting the verses of the Qur'an. Ignoring this point may lead commentators to fall into the abyss of misinterpretation. Among various sources of interpretation, syntactic sources play a significant role in correctly understanding divine verses. This research focuses on analyzing Qur'anic evidences regarding deletion in the al-Ketāb. It then compares Siboyeh's interpretations with those of commentators such as Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi, and Fakhreiddin Razi. One goal of this research is to assess the extent to which commentators accept Siboyeh's syntactical findings compared to Qur'anic evidence. Studies show that commentators generally accept Siboyeh's analyses, often indirectly benefiting from them. Some commentators have accepted Siboyeh's opinions through Zaj, Zamakhshari, or by attributing them to the Basra school, while others have criticized them. Another noteworthy aspect of Siboyeh's analysis is his focus on grammar rules, common expressions among Arabs, and context of speech when examining Quranic evidence. Additionally, this article highlights the rationalistic approach present in some of Siboyeh's analyses and those of four commentators, often taking the form of questions and answers.

Keywords: deletion, Quranic evidence, Siboyeh, Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi, Fakhruddin Razi.

¹.Corresponding author. Email: a_rezayi@sbu.ac.ir

زبان و ادبیات عربی، دوره پانزدهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۴) پاییز ۱۴۰۲، صص: ۱۹-۱

تحلیل شواهد قرآنی حذف در کتاب سیبویه و تاثیر آن بر مفسران



(مطالعه موردی: زجاج، زمخشری، طبرسی و فخر رازی)



(پژوهشی)

زهرا احمدلو^۱ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران)
ابوالفضل رضایی^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران، نویسنده مسئول)
محمد ابراهیم خلیفه شوشتری^۱ (استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران)

Doi:10.22067/jallv15.i3.2110-1079

چکیده

سیبویه برای استحکام بخشی تحلیل‌ها و وضع اصول نحوی از شواهد قرآنی بسیاری یاری گرفته است، از این رو پیداست که کتاب او اثری گران سنگ و مرجعی مهم در حوزه گرامر یا قواعد نحوی و شواهد قرآنی برشمرده می‌شود. منابع تفسیری اصیل و موثق، به درک و تفسیر آیات قرآن کمک می‌کند که در صورت بی‌توجهی به این نکته مفسر در ورطه تفسیر به رأی یا برداشت‌های ناروا خواهد افتاد. در میان منابع مختلف تفسیر، منابع نحوی اهمیت بسزایی در فهم درست آیات الهی دارد، این امر می‌تواند از ضرورت‌های این پژوهش باشد. این جستار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، به مطالعه تحلیل شواهد قرآنی در باب (حذف) در الکتاب و بیان تأثیر یافته‌های نحوی سیبویه بر روی مفسرانی چون زجاج، زمخشری، طبرسی و فخرالدین رازی می‌پردازد. اشاره به میزان پذیرش یافته‌های نحوی سیبویه از شواهد قرآنی از جانب مفسران از جمله اهداف این پژوهش است. بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد، تحلیل‌های این دانشمند نحوی در بیشتر موارد از جانب مفسران مورد تأیید واقع شده است و تأثیرپذیری مفسران از این عالم نحوی بیشتر به صورت غیرمستقیم است که در اکثر موارد به واسطه زجاج، زمخشری، یا با نقل قول از خلیل و یا انتساب تحلیل به مکتب اهل بصره، دیدگاه سیبویه مورد پذیرش قرار گرفته است و در برخی موارد تحلیل‌های او با نقد تند به خصوص از جانب فخر رازی و یا با نقد ملایم مواجه شده است. نکته دیگری که در تحلیل‌های سیبویه قابل ذکر است، توجه او به قواعد نحوی و عناصر زبانی کلام اعم از لفظی و معنایی، در بررسی شواهد قرآنی است. از دیگر نتایج این مقاله اشاره به رویکرد عقل‌گرایی در برخی از تحلیل‌های سیبویه و چهار مفسر است که در بیشتر موارد به صورت پرسش و پاسخ می‌باشد.

کلید واژه‌ها: حذف، شواهد قرآنی، سیبویه، زجاج، زمخشری، طبرسی، فخرالدین رازی.

۱. مقدمه

بامطالعه و بررسی تاریخچه پیدایش علوم ادبی و سیر تحول آن با این واقعیت مواجه می‌شویم که پایان قرن چهارم اوج بالندگی و شکوفایی دانش‌هایی چون؛ لغت و نحو و بلاغت است. از این رو مفسران قرآن در پیشبرد آثار تفسیری خود از این علوم بهره جستند. به گونه‌ای که امام غزالی می‌گوید: هرکسی که می‌خواهد درباره تفسیر آیه‌های قرآنی صحبت کند و کلامش ابلاغ درست مقصود باشد، باید که عالم به علم لغت باشد و شناخت کامل به فن نحو داشته و در قوانین نحوی و صرفی، دانشمندی توانا باشد (الغزالی، د.ت: ۲۴). نحو معیار قواعد نحوی خاص هر زبانی است که اهل آن زبان ملزم به رعایت آن قواعد هستند (فستقوری، کارآمد، ۱۳۹۶، ۵). نحو، تخصصی است که دارای مسائل جزئی و بحث‌های دقیقی است که خاص کارشناسان این علم است (حسینی و خسروی، ۱۳۸۹، ۶).

«الکتاب» سیبویه جایگاه قابل توجهی در نزد اساتید لغت و نحو و تفسیر دارد و منبع استشهاد برای بسیاری از علمای نحو در تثبیت قواعد نحوی و بیان دیدگاه‌های نحوی آن‌ها به حساب می‌آید. هم‌چنین این کتاب یک مرجع مهم در زمینه پژوهش‌های قرآنی و استشهاد به آیات با اسلوبی اصیل و علمی است و همواره اسلوب «سیبویه» در این کتاب الگویی ارزشمند برای پژوهشگران به حساب می‌آید. عبد الخالق عضیمه در رابطه با کتاب «سیبویه» می‌گوید: «همه دانشمندان نحوی که بعد از سیبویه آمدند، از کتاب او تأثیر گرفتند و با راهنمایی‌های این کتاب به مسیر درستی در زمینه علمی هدایت شدند. این کتاب برای عصرهای مختلف کتابی تازه و ارزشمند به حساب می‌آید، که هرگز رنگ کهنگی و تاریخ گذشته به خود نمی‌گیرد. این کتاب مانند درخت بزرگ و تنومندی است که تألیفات دیگر چون شاخ و برگ برای این کتاب به حساب می‌آیند و یا چون نهی جاری و روان است که شاخه‌ها و ریشه‌ها را سیراب می‌کند» (عضیمه، ۱۹۷۵: ۱۲۳). از این رو گفته می‌شود: «کتاب سیبویه خلاصه‌ی افکار بزرگان نحو پیشین است. او پیشوای علمای نحو و والاترین الگو برای آنها به حساب می‌آید». (خاطر، ۲۰۰۸: ۱۵۵)

در این کتاب مباحث متعددی از قواعد زبان عربی مطرح شده که از جمله‌ی این مباحث، مبحث حذف است. با فرض این که راه شناخت صحیح و کامل هر موضوعی، بهره‌گیری از منابع و مصادر آن دانش است و درک و تفسیر آیات قرآن منوط به بهره‌مندی از کتاب‌های تفسیری معتبر است که در صورت عدم توجه به این منابع، مفسر نمی‌تواند به شناخت و فهم صحیحی از آیات الهی دست پیدا کند و از بسیاری از نکات مهم و ارزشمند قرآنی محروم می‌ماند، در این پژوهش کوشیده‌ایم به چند نمونه شواهد قرآنی که در زمینه حذف در سطح جمله در کتاب چند جلدی سیبویه مورد استناد قرار گرفته است، اشاره کرده و مورد بررسی قرار دهیم تا چگونگی اعتبار آراهای نحوی سیبویه را، به عنوان یک مرجع در زمینه علم نحو، در عرصه شواهد قرآنی، بر روی کتاب‌های مفسرانی چون الزجاج، زمخشری، طبرسی، فخرالدین رازی مورد ارزیابی قرار دهیم. بنابراین بر اساس آنچه که مطرح کردیم، پرسش‌های ذیل رخ می‌نماید:

۱.۱. پرسش‌های پژوهش

۱- چگونه سیبویه در تحلیل‌های نحوی خود، از بافت عناصر زبانی کلام و قواعد نحوی کلام عرب، الهام گرفته است؟

۲- پذیرش یا عدم پذیرش تحلیل‌های سیبویه به چه شکلی در تحلیل‌های نحوی مفسران دیده می‌شود؟

بر همین اساس با توجه به اهمیت تحلیل‌های نحوی سیبویه به‌خصوص در ارتباط با شواهد قرآنی که این پژوهش متمرکز بر مبحث حذف یکی از عناصر کلامی (فعل، ترکیب و حرف) است، چه‌بسا با بررسی شواهد قرآنی در این حوزه، عوامل تأثیرگذار بر روی تحلیل‌های سیبویه روشن و درک تحلیل‌های او آسان‌تر شود و بهتر بتوان جایگاه دیدگاه‌های نحوی سیبویه را در تفسیر مفسران ارزیابی کرد.

۲.۱. فرضیه پژوهش

با توجه به فرهنگ غنی سیبویه، تسلط او بر نحو و قرآن و آشنایی او با زبان عربی، به نظر می‌رسد او در تحلیل نحوی شواهد قرآنی، دلالت‌های معنایی کلام و قواعد عربی و سبک بیانی رایج در بین عرب‌زبان‌های فصیح را مد نظر داشته است و همین امر باعث شده است که کتاب او از جمله منابع مهم تفسیری به حساب آید و مفسران اهتمام خاصی به تحلیل‌های او داشته باشند و دیدگاه‌های نحوی او به‌صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، جایگاهی را در تفسیر مفسران برجسته‌ای چون؛ زجاج، زمخشری، طبرسی و رازی داشته باشد.

۳.۱. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش حاضر از دو منظر قابل بررسی است:

۱. شواهد قرآنی در «الکتاب»

خدیجه الحدیثی (۱۹۷۴)، در کتاب خود با عنوان «الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه». با مطرح کردن تعدادی از شواهد قرآنی در صدد اثبات بهره بردن سیبویه از شواهد قرآنی و قرائت‌های آن و پاسخ به برخی از شبهات است. مقاله رضوان عبدالکریم الطاهر عمران و محمد سالم حرشة و ابراهیم محمد خلیفه حکومت، با عنوان «الشاهد القرآنی فی کتاب سیبویه» (۲۰۱۴) اشاره به جایگاه مهم قرآن و قرائت‌های قرآنی در کتاب سیبویه در کشف و توضیح قوانین نحوی دارد و بیان می‌کند که سیبویه، قرائت‌های قرآنی را سنتی می‌داند که باید پیروی شود.

۲. شواهد قرآنی بین سیبویه و دیگر عالمان نحو یا مفسران

کتاب رجاء عجیل الحسناوی (۲۰۱۵) با عنوان «الحجاج والاحتجاج بأقوال سیبویه فی کتب علوم القرآن (کتاب البرهان للزرکشی أنموذجاً)» پژوهشی است که اساس کار علمی این کتاب بیان میزان بهره بردن «زرکشی» در تحلیل‌های نحوی و صرفی خود از تحلیل‌های سیبویه است.

مقاله رحیم کریم علی الشریفی و ماهر حضیر هاشم (۲۰۱۲)، با نام «اثر سیبویه فی تفسیر مفاتیح الغیب لـ (فخرالدین الرازی)» در ارتباط با تأثیرپذیری فخرالدین رازی از یافته‌های نحوی سیبویه صحبت می‌کند. در این مقاله مطرح می‌شود که رازی به‌صورت غیرمستقیم و به‌واسطه دیگر دانشمندان نحوی، تحلیل‌های سیبویه را در تفسیر خود ذکر کرده است. مقاله حسین احمد بو عباس با عنوان «الشاهد القرآنی بین سیبویه والمبرد» پژوهشی بر اساس مقایسه چگونگی بهره بردن این دو دانشمند نحوی از شواهد قرآنی است. در نهایت نویسنده به این نتیجه می‌رسد که سیبویه توانست با بهره بردن

از شواهد قرآنی در توضیح قوانین نحوی، تأثیر بزرگی بر روی دانشمندان نحوی و مفسران داشته باشد. در حالی که مبرد با این که درنگ زیادی در قبول یا عدم پذیرش قرائت‌های قرآنی داشته است ولی باین حال مقدس بودن قرآن بر روی تحلیل‌های نحوی او تأثیر گذاشته است. نویسنده اشاره می‌کند که دیدگاه سیبویه در برابر نقد قرائت‌ها با ملاحظه ولی دیدگاه مبرد بدون ملاحظه است. در این مقاله بررسی نحوی هیچ یک از شواهد قرآنی صورت نگرفته است. مقاله ابوالفضل رضایی و زهرا احمدلو (۱۴۰۰)، با عنوان «نقد بازتاب تحلیل‌های سیبویه بر مجمع البیان طبرسی»، مباحث‌های مختلفی از مباحث نحوی، به مانند: مبحث استثناف، فاصله نحوی و قاعده حمل در شواهد قرآنی کتاب سیبویه را مورد بحث و تحلیل قرار داده است و همچنین یکی دیگر از مباحث این پژوهش بررسی بازتاب دیدگاه‌های نحوی سیبویه بر تحلیل‌های نحوی طبرسی است که در پایان نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که اکثر تعلیل‌های طبرسی به صورت غیر مستقیم برگرفته شده از این عالم نحوی است. در این مقاله به مبحث حذف اشاره نشده است.

۲. حذف

باب حذف یکی از موضوعاتی است که در کتاب سیبویه به آن پرداخته شده است و این باب به‌عنوان یک پدیده زبانی، در بین همه‌ی زبان‌ها به‌خصوص زبان عربی به سبب تمایل آن‌ها به ایجاز دیده می‌شود. حذف در کلام به سبب وجود دلالت‌هایی شکل می‌گیرد. ابن یعیش می‌گوید: «الفاظ برای دلالت بر معنا در کلام می‌آیند. ولی اگر معنا به دلایلی بدون وجود الفاظ از کلام فهمیده شود، در این صورت حذف جایز است» (ابن یعیش، ۱۹۲۸، ج ۱: ۹۴)؛ زیرا که اختصار در کلام همراه با علم به محذوف، امری مطلوب در نظر عرب‌ها به حساب می‌آید (ابن خشاب، ۱۹۷۲: ۲۷۸). زرکشی در تعریف حذف می‌گوید: حذف در کلام عبارت است از: حذف جزئی یا همه‌ی عناصر کلام به سبب دلالت عاملی (الزرکشی، ۱۹۵۷، ج ۳: ۱۱۵). براساس این تعریف، حذف فقط در یک کلمه نیست؛ بلکه ممکن است در جمله یا در چند جمله صورت گیرد. سیبویه در کتابش به مبحث حذف در بابی تحت عنوان (ما یکون فی اللفظ من الأغراض) اشاره دارد. این کلام او به این معنا است که حذف بر کلام عارض می‌شود؛ زیرا اصل در کلام، آوردن کلام بدون حذف است. او می‌گوید: «فمما حذف وأصله فی الکلام غیر ذلك» (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۲۴). سیبویه در کتابش نشان می‌دهد که جایگاه حذف متعدد است و مختص به یک باب نیست و تقریباً بابی از باب‌های نحوی را نمی‌یابیم که حذف در آن باب، خواه جمله باشد، خواه در سطح اجزاء جمله، وارد نشده باشد و او این امر را با شواهد قرآنی شرح می‌دهد.

۱.۲. حذف فعل

سیبویه در این مبحث اشاره به شواهد قرآنی می‌کند که در این شواهد فعل محذوف است. طبق نظر سیبویه وجود اسم منصوب در کلام بدون حضور عاملی که قبل از آن اسم منصوب باشد، اشاره به محذوف بودن فعل دارد. این سخن طبق نظر سیبویه اشاره به این معنا دارد که اگرچه وجود فعل از نظر لفظ و نوشتاری در کلام حضور ندارد ولی وجودش بر اساس قرینه‌هایی در کلام احساس می‌شود.

۱.۱.۲. حذف به دلالت بافت لغوی کلام

از جمله شروط حذف در کلام این است که در کلام دلایلی به وجود فعل محذوف اشاره داشته باشند. از جمله این دلایل می‌توان به بافت لغوی کلام اشاره کرد. تعبیری که سیبویه برای این دلیل به کار می‌برد «استغناء بما جرى من الذكر» است (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۲۷۵) این تعبیر اشاره به ساختار لغوی متن و حالت کلام و عناصر زبانی متنی که در آن اسلوب حذف جاری شده است، دارد (الخطیب، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۹۲). بافت لغوی کلام چارچوبی از دلالت‌هایی را شکل می‌دهند که امکان حذف یک عنصر یا چند عنصر را به متن می‌دهند؛ زیرا در دلالت‌های عناصر موجود در کلام، اشاره-هایی نهفته است که به طور ضمنی اشاره به عنصر محذوف دارند (النجار، ۲۰۰۳: ۱۵۵)؛ یعنی این‌که ساختار کلام اشاره به عنصر محذوف در کلام دارد. در این زمینه می‌توان به تحلیل سیبویه بر علت نصب (خیراً) در سخن خداوند تعالی ﴿انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾ (النساء/۱۷۱) اشاره نمود. او بر اساس دلالت بافت کلام تحلیل بر حذف فعل می‌کند و می‌گوید: هنگامی که گفته می‌شود (انته) در واقع خواسته می‌شود که از امری دست بردار و داخل در امر دیگری شو. «خلیل» می‌گوید: گویی که تو مخاطب را تشویق به معنایی می‌کنی که مدنظر است. گویی که تو می‌گویی: (انته و ادخل فیما هو خیر لک). (خیراً) در این عبارت منصوب شده است به اعتبار این‌که هنگامی که به مخاطب گفته می‌شود: (انته) در واقع مخاطب تشویق به امری می‌شود؛ به همین سبب (خیراً) در این عبارت منصوب شده است و فعل به سبب کثرت کاربرد در کلام و با توجه به علم مخاطب که او تشویق بر انجام امر دیگری شده، حذف شده است. در این آیه هنگامی که به مخاطب گفته می‌شود: (انته)، در واقع این سخن بدل از این عبارت فرضی (انت خیراً لک و ادخل فیما هو خیر لک) است (همان: ۲۸۴-۲۸۳). تشویق مخاطب و شناخت منظور متکلم دلیل بر کوتاهی کلام و محذوف بودن فعل امر است.

— زجاج بیان می‌کند که در تفسیر (خیراً) اختلاف نظر وجود دارد. او ابتدا نظر کسائی و فرأ را بیان می‌کند و می‌گوید: کسائی معتقد است این لفظ منصوب شده است؛ چون وابسته به جمله اول نیست. عرب زبان‌ها این سبک از بیان را در جمله‌ای که معنی کامل است، به کار می‌برند؛ به‌مانند این است که ما بگوییم (لتقومنَّ خیراً لک) ولی اگر جمله معنایش را کامل بیان نکند، در این صورت مرفوع می‌شود؛ مثل این‌که بگوییم: (ان تنته خیر لک). فرأ بیان می‌کند: این کلمه به سبب این‌که متصل به فعل امر است، منصوب شده است. ما می‌گوییم (انته هو خیر لک)، حالا اگر (هو) حذف شود (خیر) متصل به ما قبلش می‌شود و منصوب می‌گردد. (الزجاج، ۱۹۸۸، ج ۲: ۱۳۴) زجاج در ادامه می‌گوید: کسائی و فرا مشخص نکرده‌اند که منصوب بودن این لفظ مربوط به کدام دسته از منصوب‌ها است و توضیحات بیشتری هم بیان نکرده‌اند (همان). در پایان وی، دیدگاه خلیل و مکتب اهل بصره را در ارتباط با این لفظ بیان می‌کند که آنها بر اساس معنایی که استنباط کرده‌اند، این لفظ را منصوب نموده‌اند (همان). به نظر می‌رسد زجاج این تحلیل را تأیید می‌کند؛ زیرا نقدی بر این دیدگاه وارد نکرده است و تحلیل سیبویه را با نقل مستقیم از خلیل و مکتب اهل بصره به صورت کامل در تفسیر خود بیان می‌کند.

— زمخشری در کتاب «المفصل فی علم العربیة» مستقیماً به نقل از سیبویه تحلیل او را در مورد این شاهد قرآنی بیان می‌کند. (ر.ک: الزمخشری، ۱۹۹۸: ۷۰)

— طبرسی با نقل قول مستقیم از زجاج اختلاف نظرهایی را که در مورد إعراب (خیراً) وجود دارد، بیان می‌کند (ر.ک: الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۳: ۲۰۵)؛ بنابراین طبرسی نیز به صورت غیرمستقیم به واسطه زجاج، دیدگاه نحوی سیبویه را تأیید نموده است.

— تحلیل فخر رازی متفاوت از سایر مفسران و سیبویه است. او این آیه را به مانند تحلیل آیه ۱۷۰ همین سوره ﴿فَأَمَّنُوا خَيْراً لَّكُمْ﴾ تفسیر نموده است. رازی در این آیه فعل محذوف را (یکن) تحلیل کرده است. استنباط او بر این آیه (فَأَمَّنُوا يَكُنْ ذَلِكَ الْإِيمَانُ خَيْراً لَّكُمْ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ) است. (الرازی، ۱۹۸۱، ج ۱۱: ۱۱۶) با توجه به تفسیر "رازی" می‌توانیم بگوییم تحلیل او بر آیه ۱۷۱ سوره نساء بر اساس کتاب (معالم التنزیل)، (انتهوا يَكُنْ الْإِنْتِهَاءُ خَيْراً لَّكُمْ) می‌باشد (الفراء البغوی: ۲۰۰۲، ج ۲: ۱۹۳). در تحلیل سیبویه (خیراً) منصوب برای فعل محذوف است ولی در تحلیل "رازی" (خیراً) خبر برای فعل (کان) می‌باشد.

سیبویه هدف از محذوف بودن فعل را تشویق مخاطب در پرداختن به امری نیکو و پایان دادن امر دیگری می‌داند. در حالی که فخر رازی هدف از محذوف بودن فعل را ایجاد شرط برای مخاطب تحلیل می‌کند؛ یعنی به دست آمدن نتیجه‌ی مطلوب در صورت پایان دادن به امری است. سیبویه با توجه به بافت کلام می‌گوید در این آیه تشویق کردن مخاطب مدنظر است؛ زیرا ساختار جمله‌های این آیه همراه با جمله‌های انشائی طلبی است. این آیه برای جلب توجه مخاطب و برای برقراری ارتباط با مخاطب با جمله‌ی ندائیه شروع شده است. خداوند در این آیه اهل کتاب را که منظور مسیحیان است، با حرف ندا (یا) مورد خطاب قرار می‌دهد. کاربرد این حرف گویای دوری اهل کتاب از خداوند و بی‌ایمانی آن‌ها است. آنگاه خداوند با آوردن جمله‌های امری به صورت پی‌درپی، اهل کتاب را دعوت به ایمان و میان‌روی و یگانه‌پرستی می‌کند. تکرار جمله‌های طلبی گویای تأکید بر این دعوت دارد. در این آیه بعد از جمله طلبی آخر (انتهوا)، جمله‌ای کوتاه با ساختاری متفاوت (خیراً لکم) بیان می‌شود. این جمله با اسم منصوب که عامل آن محذوف است، شروع شده است. با توجه به این که این آیه از چند جمله طلبی تشکیل شده است، می‌توان فرض کرد که عامل محذوف در این عبارت، فعل طلبی است. این فرض با جمله‌های طلبی قبل از عبارت (خیراً لکم) هماهنگ است. هم چنین بودن شبه جمله (لکم) در عبارت (خیراً لکم) گویای این مسأله است که خداوند اهل کتاب را دعوت و تشویق بر انجام خیری می‌کند که عاقبت آن خیر شامل حال خودشان می‌شود؛ اما تحلیل رازی، بر اساس جمله شرطیه است که این تحلیل با جمله‌های طلبی که قبل از کلام الهی آمده است، همخوانی ندارد. رازی فعل (انتهوا) را فعل طلبی که متضمن معنای شرط است، فرض نموده است.

۲. ۱. ۲. حذف به دلالت قرینه لفظیه

سیبویه در باب محذوف بودن فعل به اعتبار مذکور بودن در آیات ماقبل اشاره به آیه‌ی ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ﴾ (القیامة/۴) دارد. او در شرح این شاهد قرآنی بیان می‌کند: «بر اساس فعل (نجم) که در آیه ما قبل ﴿... أَلَّنْ نَجْمَعِ عِظَامَةَ﴾ (القیامة/۳)، آمده است، اصل این آیه، (بَلَىٰ نَجْمَعُهَا قَادِرِينَ) فرض می‌شود» (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۳۴۶). یعنی در این شاهد قرآنی فعل (نجم) حذف شده است.

— زجاج به مانند سیبویه بدون استناد به کلام او معتقد است (قادرین) حال و منصوب برای فاعل مستتر در فعل محذوف است (ر.ک: الزجاج، ۱۹۸۸، ج ۵: ۲۵۱)؛ بنابراین زجاج به صورت غیر مستقیم تحلیلی به مانند سیبویه بر این شاهد قرآنی دارد.

— زمخشری در تحلیل این آیه دو احتمال را بیان می‌کند: ۱- به مانند سیبویه بدون اشاره به کلام او (قادرین) را حال برای ضمیر در فعل محذوف در نظر می‌گیرد و معنای کلام را (بلی جمعها قادرین) ذکر می‌کند. در این حالت اعرابی، معنای آیه تاکید بر قادر بودن خداوند بر جمع آوری استخوان‌های بدن حتی سرانگشتان دست با ظرافت‌هایش بعد از مرگ دارد. ۲- زمخشری در احتمال دوم، احتمال به رفع (قادرین) به عنوان خبر برای مبتدای محذوف، می‌دهد و فرض می‌کند، معنای متن این شاهد قرآنی (نحن قادرون) است. در این حالت اعرابی، آیه خبر از آفرینش انگشتان دست و پاها به یک شکل به مانند سم حیوانات، که تفاوتی با هم ندارند، می‌دهد (الزمخشری، ۱۹۹۸، ج ۶: ۲۶۷). زمخشری در احتمال اول، به صورت غیر مستقیم تحلیلی به مانند سیبویه دارد.

— طبرسی بر اساس دلالت کلام در آیه ما قبل عامل حال را، محذوف می‌داند ولی در این نظر نحوی او استناد به کلامی دیده نمی‌شود و به صورت غیر مستقیم تحلیل سیبویه را پذیرفته است. (ر.ک: الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱۰: ۱۴۶)

— فخر رازی می‌گوید: برای (قادرین) در این آیه، دو وجه را می‌توان فرض کرد: ۱- حال برای ضمیر مستتر در فعل محذوف (نجمع) است. در این وجه تأکید بر قادر بودن در بازگرداندن ترکیب اعضاء بدن انسان به حالت اول است. ۲- در وجه دوم تصور می‌کنیم که حقیقت آیه (کنا قادرین) است. استنباطی که از این تصور حاصل می‌شود این است: همان‌طور که ما از همان ابتدا سرانگشتان را می‌آفرینیم باید تا پایان هم توانا به این آفرینش باشیم. رازی در ادامه می‌گوید: این لفظ با اعراب رفع (قادرون) نیز قرائت شده است که با این قرائت این لفظ در این آیه به معنی (نحن قادرون) است. (الرازی، ۱۹۸۱، ج ۳۰: ۲۱۷) فخر رازی بیان می‌کند: وجه اول از نظر او مورد اشکال است؛ زیرا آوردن حال در صورتی شایسته است، که امکان وقوع آن امر وجود داشته باشد، نه این که ذو الحال متصف به آن ویژگی باشد. مثلاً ما می‌گوییم: (رایت زیداً راکباً)، در این عبارت ما (راکباً) را حال در نظر می‌گیریم؛ برای این که ممکن است، گاهی زید را در حالت سواره نبینیم. در این آیه نیز در صورتی خداوند استخوان‌های مخلوقات را گردآوری می‌کند که خود قادر بر این امر باشد؛ بنابراین اگر (قادر) در این آیه حال فرض شود؛ به مانند این است که ما یک امر مبرهنی را برای ذوالحال بیان کرده‌ایم و بیان واضح‌تر نموده‌ایم. در حالی که این فرض ممکن نیست (همان).

با توجه به کلام فخر رازی، او نظر سیبویه را بر اساس توجیه خود قبول ندارد و می‌توان گفت شاید وجه دوم (کنا قادرین) از نظر او قابل قبول است؛ زیرا در این وجه گفته می‌شود این توانایی در گذشته بوده است و هم‌چنان ادامه دارد. در حالی که سیبویه (قادرین) را حال و بر اساس قرینه لفظیه، عامل حال را فعل محذوف در جمله بیان می‌کند. رازی در تحلیل این آیه در وجه دوم بیان می‌کند که (قادر) از صفات ثبوتی خداوند است. صفات ثبوتی «صفاتی هستند که جنبه وجودی دارند و ذات خداوند بدان‌ها متصف می‌شود. شمار صفات ثبوتی هفت تا هستند و حکمای الهی و از جمله متکلمان در اتصاف ذات حق به این هفت صفت متفق هستند. فدرت، علم، حیات، اراده، سمع، بصر و کلام» (طوسی، ۱۹۸۰، ج ۱: ۲۶۹). یعنی این که این صفات جزء ذات الهی هستند و از ذات الهی جدا شدنی نیستند و نمی‌توان این صفت را مقطعی برای ذات باری تعالی در نظر گرفت؛ به همین دلیل رازی در تحلیل این آیه (قادر) را حال در نظر

نمی‌گیرد و معتقد است که این شاهد قرآنی را باید تاویل به (کنا قادرین) کنیم. در حالی که سیبویه با رعایت اصول نحوی، کلمه (قادر) را در این شاهد قرآنی به عنوان حال تحلیل نموده است. همچنین در نقد تحلیل رازی باید گفت: در کتاب‌های نحوی در مبحث حال، به حال لازم اشاره شده است. یکی از شروط حال لازم این است که حال تأکید بر عامل یا مضمون جمله قبل از خود باشد. ما در این شاهد قرآنی می‌بینیم که حال در این عبارت برای تأکید عامل که دلالت بر تعدد ذوالحال دارد، اشاره دارد؛ بنابراین اگر (قادر) را در این عبارت قرآنی به عنوان حال لازم در نظر بگیریم، دیگر به معنای مقطعی بودن حال برای ذوالحال نیست بلکه به معنای ثبوت حال برای ذوالحال است.

۲.۲. حذف جمله

در حذف ترکیب برخی از اجزاء کلام ذکر می‌شود و برخی دیگر از اجزاء کلام حذف می‌شود.

حذف جمله به دلالت قرینه معنوی کلام

سیبویه در برخی از شواهد قرآنی احتمال می‌دهد که ساختار آیه بر اساس ترکیب ماقبلش که حذف شده، بنا شده است؛ مانند ﴿الرَّائِيَةُ وَالرَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (النور/۲) و ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ (المائدة/۳۸) این احتمال او به سبب مقترن بودن فعل با حرف (فاء) است؛ زیرا «خبری که برای مبتدا است، نباید مقترن با حرف (فاء) باشد؛ به سبب بودن ارتباط محکمی که بین مبتدا و خبر به مانند ارتباطی که بین فعل و فاعل برقرار است، نباید بین مبتدا و خبر حرف رابطی باشد»؛ (ابن مالک، ۱۹۹۰، ج ۱: ۳۲۸) بنابراین گفته نمی‌شود (زیدٌ فقاممٌ). «همراه بودن حرف (فاء) با خبر جایز نیست؛ مگر این که در حکم شرط از جهت این که نیاز به جواب دارد؛ به مانند اسم موصول که نیازمند جمله است، یا به مانند این نوع از اسم‌ها باشد. ولی اگر فاقد این شرط باشد، خبر نمی‌تواند همراه با حرف (فاء) باشد؛ و جمله‌ای که مقترن با حرف (فاء) است از نظر سیبویه جمله‌ی معطوف به حساب می‌آید» (ابن مکتوم القیسی، ۱۹۴۹، ج ۳: ۴۷۸). بر اساس نظر سیبویه (زید) در عبارت (زیدٌ فقاممٌ) یا مبتدا است که خبر آن محذوف شده است. یا این که خبر و مبتدا محذوف در نظر گرفته می‌شود و (فقامم) معطوف است.

سیبویه در مورد این دو شاهد قرآنی بیان می‌کند که: «اعراب به نصب در این دو شاهد قرآنی قوی‌تر است ولی اکثریت فقط اعراب به رفع را پذیرفته‌اند». (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۱۴۴) او درباره علت اعراب نصب می‌گوید: «همان‌طور که ادوات استفهام با فعل سازگاری بیشتری دارند و اصل در باب استفهام به این شکل است که پس از آنها، ابتدا فعل سپس اسم آورده شود. در مورد امر و نهی نیز همین قاعده جاریست؛ زیرا امر و نهی کردن فقط با فعل شکل می‌گیرد و فرق نمی‌کند که فعل مذکور باشد یا مقدر». (همان: ۱۳۷)

سیبویه در مورد علت اعراب به رفع شاهد قرآنی سوره‌ی نور می‌گوید: «این آیه از نظر ساختاری مانند آیه ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ (محمد/۱۵) است. خداوند در سوره محمد در ادامه این آیه فرموده است ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ﴾ (محمد/۱۵). کلاً (مَثَلُ) در آیه ۱۵ مقدمه‌ای است برای شروع صحبتی که بعد از این آیه آمده است. گویی که خداوند فرموده است (وَمِنَ الْقَصَصِ مَثَلُ الْجَنَّةِ) یا (مِمَّا يَقْضُ عَلَيْكُمْ مَثَلُ الْجَنَّةِ) (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۱۴۳). منظور سیبویه این است که در این آیه ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ﴾ خبر برای مبتدای محذوف است. او در این شاهد قرآنی بر اساس استنباطی که از دلالت‌های معنایی این آیه دارد، تحلیل به حذف ترکیب (مِمَّا يَقْضُ عَلَيْكُمْ مَثَلُ الْجَنَّةِ) در این کلام قرآنی می‌کند. در تفسیر المیزان

بیان شده است: «کلمه (مثل) به معنای صفت است» (الطباطبایی، ۱۹۷۳، ج ۱۸: ۳۸۳). اگر تأملی بر آیات قبل از این شاهد قرآنی داشته باشیم، می‌بینیم خداوند در آیه ۳ همین سوره فرموده‌اند: «يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»، منظور این عبارت الهی این است که خداوند صفات مومنین و کافران را در این سوره بیان می‌کند. با توجه به همین سخن الهی در این آیه، می‌توان گفت: بیان صفات بهشت هم، از جمله صفت‌هایی است که خداوند در این سوره مد نظر قرار داده است. از این رو می‌بینیم که خداوند در آیه ۱۵، به بیان صفات بهشت می‌پردازد. بنابراین با توجه به کلام الهی در آیه ۳ این سوره می‌توان استنباط کرد که مرفوع بودن (مثل) در آیه ۱۵ این سوره به سبب محذوف بودن ترکیبی است که خداوند به‌طور ضمنی در این سوره به آن اشاره نموده است. بنابراین می‌توان گفت: برداشت نحوی سیبویه بر اساس دقت نظر او بر مضمون سوره است. در ادامه "سیبویه" می‌گوید: (الزانی و الزانیة) در سوره نور به مانند شاهد قرآنی سوره محمد است. هنگامی که خداوند در آیه اول سوره نور می‌فرماید: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا» گویی که خداوند در آیه دوم همین سوره فرموده است: (فِي الْفَرَائِضِ الزَّانِيَّةُ وَالزَّانِي) یا (الزَّانِيَّةُ وَالزَّانِي فِي الْفَرَائِضِ). همچنین در شاهد قرآنی سوره مائده، گویی که خداوند فرموده است: (فِي مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُم) سپس خداوند در ادامه این دو آیه، بعد از عامل بودن محذوف در اسم، دو فعل (فاجلدوا) و (فاقطعوا) را می‌آورد (همان).

سیبویه در تحلیل خود بیان می‌کند که (السارق و السارقة) و (الزانية و الزاني) بر اساس فعل (فاقطعوا) و (اجلدوا) بیان نشده‌اند؛ بلکه بر اساس ترکیب محذوفی که از بافت کلام فهمیده می‌شود، ساخته شده‌اند، زیرا اگر بر اساس فعلی که بعد از آنها آمده است، ذکر می‌شدند در این صورت تمرکز جمله بر روی (السارق و السارقة) و (الزانية و الزاني) بود نه بر روی حکمی که برای این افعال تعیین شده است و هم چنین در این حالت حکم نحوی نیز تغییر می‌کرد و این کلمات منصوب می‌شدند؛ بنابراین مقصود کلام الهی در سوره نور همان مضمونی است که سوره با آن آغاز شده است، یعنی بیان پاره‌ای از احکام الهی، مضمون اصلی سوره نور است که از جمله این احکام و فرایض الهی در این سوره، احکام مربوط به زن و مرد زناکار است. در سوره مائده در چند آیه قبل احکام محارب بیان شده است. در شاهد قرآنی سوره مائده، متناسب با آیات قبل، حکم دزد بیان می‌شود و چون در دو سوره، بیان احکام الهی مقصود بوده است، از این رو، سیبویه در سوره مائده نیز به‌مانند سوره نور استنباط می‌کند که عبارت محذوف در این دو شاهد قرآنی (فِي الْفَرَائِضِ) فرض می‌شود.

— زجاج إعراب به نصب را در دو آیه سوره مائده و نور که از جانب سیبویه مطرح شده است، نمی‌پذیرد. دلیل عدم پذیرش از جانب او این است: تبعیت از دیدگاه اکثریت ارجح‌تر است (الزجاج، ۱۹۸۸، ج ۳: ۱۷۱). او به شکل صریح بیان می‌کند: در این دو شاهد قرآنی إعراب به رفع را برمی‌گزینم، زیرا إعرابی پذیرفته شده از جانب اکثر قاریان است و پذیرش از جانب اکثریت در زبان عربی، دلیلی قوی به حساب می‌آید و این إعراب به این دو شاهد قرآنی معنی شرط می‌دهد (من زنی فاجلدوه). این دو شاهد قرآنی (الزانية و الزاني) و (السارق و السارقة) با این تحلیل به عنوان مبتدا، مرفوع می‌شوند و معنای عموم پیدا می‌کنند. (همان، ج ۴: ۲۷)

— زمخشری در تحلیل شاهد قرآنی سوره مائده دو دیدگاه نحوی را بیان می‌کند: ۱- دیدگاه "سیبویه". او معتقد به مرفوع بودن اسم و محذوف بودن خبر است. ۲- دو اسم در این شاهد قرآنی مبتدا و فعل واقع بعد از اسم خبر است

(الزمخشری، ۱۹۹۸، ج ۲: ۲۳۳). تحلیل دوم را "زمخشری" از جانب عالم نحوی بیان نمی‌کند ولی به نظر می‌رسد تحلیل دوم مورد پسند او است؛ زیرا او در تحلیل شاهد قرآنی سوره نور می‌گوید: منظور آیه را می‌توان «مَنْ زَنِيَ فَاجْلِدُوهُ» فرض کرد (همان، ج ۴: ۲۵۷). زمخشری در بیان دلیل این تحلیل نحوی استناد به آیه ۴ سوره نور می‌کند: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ» (ر.ک: همان). اسم موصول در این آیه، معنای شرط را می‌دهد از این رو فعل امر در این آیه، خبر برای اسم موصول به حساب می‌آید. به همین دلیل زمخشری با استناد به این آیه، در تحلیل شاهد قرآنی سوره نور (ال) در (الزانية و الزاني) را اسم موصول تعلیل می‌کند که معنای مبتدایی را که متضمن معنای شرط است، به کلام می‌دهد.

— طبرسی در تفسیرش ابتدا نظر سیبویه را در مورد اعراب به رفع و نصب، آیه سوره مائده مطرح می‌کند. سپس دیدگاه مبرد را در مورد اعراب به رفع که در جهتی مخالف با تحلیل سیبویه در این نمونه قرآنی است، بیان می‌کند. طبرسی اشاره می‌کند: مبرد معتقد است در این شواهد قرآنی اعراب رفع به جهت مبتدا بودن بهتر است؛ زیرا آیه معنی شرط می‌دهد و منظور آیه یک فرد خاص نیست؛ بلکه منظور عموم افراد است. بنابراین منظور این شواهد نمی‌تواند به‌مانند (زیداً فاضربه) باشد؛ بلکه منظور (مَنْ سَرَقَ فَاقْطَعْ يَدَهُ) است (الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۳: ۱۲۷). طبرسی به‌صورت مستقیم بیان نمی‌کند که کدام تحلیل مورد نظر او است ولی وقتی به قسمت بیان معانی آیات در تفسیر او مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تحلیل مد نظر او همان تحلیل مبرد و زجاج است؛ زیرا که او (ال) را در این دو شاهد قرآنی حرف جنس تعبیر می‌کند و در سوره نور آیه را به‌صورت (التي تزني والذی يزني) معنا می‌کند و در این آیه نیز به‌مانند سوره مائده بیان می‌کند حرف (ال)، عموم جنس زن و مرد را در برمی‌گیرد (ر.ک: همان، ج ۳: ۲۷۳ و ج ۷: ۱۶۰).

— فخر رازی در ابتدا اختلاف دانشمندان نحو را در ارتباط با این دو شاهد قرآنی ذکر می‌کند. ابتدا اشاره به نظر سیبویه سپس دیدگاه فراء دارد. رازی می‌گوید: فراء معتقد است اعراب به رفع بهتر از اعراب به نصب است؛ زیرا الف و لام در (السارق والسارقة و الزاني و الزانية) در سخن خداوند تعالی، جانشین (الذی) است که در این صورت تصور می‌شود، منظور آیه (الذی سرق فأقطعوا يده) است. بر اساس این فرض ورود حرف (فاء) بر خبر شایسته است؛ زیرا خبر در این حالت در جایگاه جواب قرار دارد در حالی که اعراب به نصب در صورتی شایسته است که منظور، یک سارق مشخص باشد. (الرازی، ۱۹۸۱، ج ۱۱: ۲۲۸) رازی در ادامه می‌گوید: زجاج که فردی مورد اعتماد است، تحلیلش در تأیید نظر فراء است (همان). با این سخن رازی می‌توانیم به این باور برسیم که او تابع نظر فراء و زجاج است و دیدگاه سیبویه را قبول ندارد. رازی برای تأیید نظر فراء دلایلی را مطرح می‌کند، از آن جمله:

۱- خداوند در سوره مائده در آیه ۳۸ در ادامه ﴿فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ می‌فرماید ﴿جَزَاءٌ بِمَا كَسَبُوا﴾. این سخن می‌تواند به این معنا باشد که مجازات سرق، قطع کردن دست است؛ بنابراین اگر مجازات جنبه عموم پیدا کند پس شامل عموم شرط یعنی همه سارقین می‌شود.

۲- سرق جنایت است و قطع کردن دست، کیفر این جنایت است. ارتباط کیفر با جنایت ارتباطی مناسب و در شأن است و بیان حکم به دنبال صفت، دلیل بر این است که صفت علت حکم است.

۳- اگر آیه را بر اساس این دیدگاه تحلیل کنیم، آیه معنای تام و مفیدی را می‌دهد ولی اگر بر اساس معنای یک سارق مشخص، در نظر بگیریم، معنای آیه کامل و مفید نیست. (همان: ۲۲۹)

سپس رازی دیدگاه سیبویه را مورد نقد قرار می‌دهد. او در ابتدای بررسی تحلیل سیبویه می‌گوید: «قول "سیبویه" لیس بشیء/ تحلیل سیبویه بی‌ارزش است» (همان). او دلایلی را برای این باور خود ارائه می‌دهد:

۱- سیبویه با ترجیح اعراب نصب بر اعراب رفع در این دو شاهد قرآنی طعنه به قرآنی زد که از جانب رسول اکرم (ص) به صورت پی‌درپی نقل شده است. او قرائتی را در اولویت قرار می‌دهد که فقط یک قاری، عیسی بن عمر بر اساس این قرائت، آیه را تلاوت کرده است. درحالی‌که این قرائت در نزد صحابه و تابعین قرائتی باطل و مکروه به حساب می‌آید.

۲- اگر اعراب به نصب در این شواهد قرآنی درست باشد، پس باید قاریانی باشند که آیه ﴿وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا﴾ (النساء/۱۶) را هم با اعراب نصب قرائت کرده باشند درحالی‌که هیچ قاری‌ای این آیه را با اعراب نصب قرائت نکرده است. پس قرائت نشدن آیه با اعراب نصب گویای این است که تحلیل سیبویه بی‌اعتبار است.

۳- اگر (والسارق والسارقة) را مبتدا و خبر را محذوف در نظر بگیریم، در این صورت معنای جمله با مبتدا و خبر کامل می‌شود. پس متعلق حرف (فاء) در فعل (فاقطعوا أیدیهما) کدام است؟ اگر بگوییم متعلق به فعلی است که (السارق والسارقة) دلالت بر آن فعل می‌کنند یعنی (أنه إذا أتى بالسرقه فأقطعوا أیدیة). پس در حقیقت ما در پایان اعتراف کرده‌ایم که (والسارق والسارقة) در درون خود اشاره به معنای (من سرق) دارد. پس از همان ابتدا این تحلیل را بیان کن تا احتیاج به تحلیل بر حذف نداشته باشی.

۴- اگر انتخاب ما قرائت با اعراب نصب باشد، این قرائت دلالت بر وجوب قطع دست سارق نمی‌کند. ولی اگر ترجیح ما قرائت به اعراب رفع باشد، این قرائت دلالت بر این معنا دارد و این معنا (وجوب قطع دست سارق) تأکیدی بر سخن خداوند تعالی ﴿جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا﴾ است. با این تحلیل قرائت با اعراب رفع در اولویت قرار می‌گیرد (همان: ۲۳۰-۲۲۹).

ابو حیان اندلسی انتقادهایی را که رازی بر تحلیل سیبویه وارد نموده، نپذیرفته است و دلیل این انتقادهای او را عدم درک درست رازی از تحلیل سیبویه بیان می‌نماید. ابو حیان ابتدا به شرح تحلیل سیبویه می‌پردازد و می‌گوید: سیبویه ورود حرف (فا) را بر روی خبر جایز نمی‌داند مگر برای خبر مبتدایی که آن مبتدا شایسته ادات شرط باشد، در این صورت جایز است که حرف (فا) بر روی خبر بیاید. البته گروهی از بزرگان مکتب بصره این امر را جایز دانسته‌اند و بیان نموده‌اند ما می‌توانیم (السارق والسارقة) را مبتدا و فعل امر را خبر در نظر بگیریم، در صورتی‌که ما فرض کنیم الف و لام در (السارق والسارقة) و صلة آن جانشین موصول است که در این صورت دلالت بر معنای عموم پیدا می‌کند؛ زیرا در این حالت به معنای (الذی سرق والذی سرق) است. ولیکن حرف (فا) در کلام خداوند (فاقطعوا) حرف رابط برای جمله دوم و حرف رابطی برای توضیح حکم مبهم در جمله‌ی اول است (ابو حیان اندلسی، ۲۰۰۷، ج ۳: ۴۹۰). ابو حیان اندلسی در شرح تحلیل سیبویه درباره علت قرائت (والسارق والسارقة) با اعراب نصب بر اساس باب اشتغال توسط یکی از قاریان به نام عیسی بن عمر می‌گوید: در کلام عرب زبان‌ها، در ترکیب‌هایی به مانند (زیداً فأضرب)، اعراب به نصب پسندیده تر است. ولیکن در این شواهد قرآنی اکثریت اعراب به رفع را انتخاب کردند؛ زیرا قاریان بزرگ این نوع از

قرائت را برگزیده‌اند؛ به همین دلیل سیبویه تلاش نمود این نوع از قرائت را به شکل صحیح تأویل نماید. او در این وجه اعرابی، (السارق والسارقة) را مبتدا و خبر را محذوف در نظر می‌گیرد؛ زیرا اگر او خبر را (فاقطعوا) در نظر می‌گرفت، بر خلاف کلام مطرح در بین عرب زبان‌ها عمل کرده بود؛ زیرا طبق قاعده نحوی، جایز نیست بر خبر مبتدایی که همراه با الف و لام است، حرف (فا) وارد شود (همان).

ابوحیان در نقد تحلیل و انتقادهای رازی می‌گوید: رازی در حق سیبویه گستاخی نموده است و درباره تحلیل سیبویه مطالبی را بیان کرده که این دانشمند نحوی این مطالب را بیان ننموده است تا آنجایی که در ارتباط با تحلیل سیبویه می‌گوید: (لیس بشيء) (همان).

ابوحیان معتقد است: سیبویه به قرائت متواتری که از جانب رسول اکرم (ص) نقل شده، طعنه نزده است و این انتقادی است که رازی به سبب عدم درک درست از تحلیل سیبویه به او وارد نموده است در حالی که سیبویه در تحلیل خود، قرائت با إعراب رفع را به شکل بهتری توجیه نموده و بیان نموده است که این شاهد قرآنی شامل باب اشتغال نمی‌شود و منصوب نمی‌گردد و به همین جهت اکثر قاریان إعراب به رفع را برگزیده‌اند؛ به دلیل این که آنها به سبب وجود حرف فاء، (السارق والسارقة) را به عنوان مبتدا تحلیل نموده‌اند که خبر آن فعل امر است. در حالی که تحلیل درست این است که آنها باید این دو کلمه را مبتدایی که خبر آن محذوف است، در نظر بگیرند. (ر.ک: همان). ابوحیان در ادامه می‌گوید: این سخن سیبویه (أبت العامة إلا الرفع)، طعنه به إعراب رفع نیست؛ چگونه می‌توان این سخن را طعنه به حساب آورد وقتی که سیبویه می‌گوید: (وَقَدْ يَحْسُنُ وَيَسْتَقِيمُ أَنْ تَقُولَ عَبْدُ اللَّهِ فَاضْرِبْهُ). در عبارت (عبدالله فاضربه)، مبتدا می‌تواند ظاهر یا محذوف باشد. در ظاهر شدن مبتدا می‌توانیم بگوییم (هذا زيد فاضربه)، یا این که (هذا) را که مبتدا است، محذوف در نظر بگیریم؛ بنابراین تحلیل سیبویه این امکان را به ما می‌دهد که بر اساس تأویل، در این شواهد قرآنی بگوییم عبارت (السارق والسارقة) مبتدا و خبر محذوف است یا برعکس مبتدا محذوف است. (ر.ک: همان)

در مثالی که ابوحیان به نقل از سیبویه بیان می‌کند، دو اصطلاح (یستقیم و یحسن) به‌کاربرده شده است. «سیبویه در فصل ویژه‌ای در الکتب (ج ۱: ۸) کلام را در مرحله نخست بر اساس معیارهای مستقیم و محال تقسیم می‌کند. نمونه‌های وی، نشان می‌دهند، کلام محال، کلامی است که هیچ معنایی از آن نمی‌توان استنباط کرد و کلام مستقیم، به کلام حَسَن و قبیح تقسیم می‌شود. کلام قبیح کلامی است که ساخت جمله غیر دستوری است، ولی برداشت معنا از آن میسر است. مانند: (قَدْ زَيْدًا رَأَيْتُ)؛ یعنی: حتماً زید را دیدم. و کلام حَسَن کلامی است که ساخت جمله کاملاً دستوری و استنباط معنی هم از آن میسر است. مانند: (قَدْ رَأَيْتُ زَيْدًا)؛ یعنی: حتماً زید را دیدم» (دین محمدی، ۱۳۸۹: ۱۷۰)؛ بنابراین سیبویه به دلیل رعایت قواعد نحوی، اعراب به نصب را برای این دو شاهد قرآنی بهتر می‌داند؛ به دلیل این که طبق قاعده، اسم همراه با فعل طلبی منصوب می‌شود. هم‌چنین او معتقد است، ما می‌توانیم اسم را مبتدا و خبر را محذوف و یا برعکس در نظر بگیریم؛ زیرا او معتقد است که جمله در بردارنده معنای شرط نیست. در حالی که مفسران معتقدند جمله در بردارنده معنای شرط است؛ به همین دلیل آن‌ها اسم را مبتدا و فعل امر را خبر در نظر گرفته‌اند و بر اساس وجود حرف (فا) بر روی فعل امر اظهار می‌دارند که معنی آیه دلالت بر عموم دارد؛ زیرا که حرف (فا) در این شواهد نظیر حرف جزاء است و حرف جزاء دلالت بر عموم می‌کند و هم‌چنین آن‌ها حرف تعریف در این دو شاهد قرآنی را معرفه ناقص

در نظر گرفته‌اند ولی سیبویه حرف تعریف را در این اسم‌ها معرفه تام در نظر گرفته است. گویی که تعریف دزد و زناکار کاملاً در ذهن مردم شناخته شده است. به نظر نگارنده وقتی قرار است احکام فقهی بیان شود، باید مسندالیه احکام فقهی کاملاً شناخته شده باشد.

۲.۳. حذف حرف

حذف حروف برخلاف قاعده نحوی است؛ زیرا قاعده کلی دلالت بر عدم جواز به حذف حرف دارد، و فقط برای بیان نهایت اختصار حذف حرف صورت می‌گیرد. ابن جنی در کتاب «الخصائص» به نقل از ابوعلی الفارسی می‌گوید: حذف حروف در قانون نحو نیست. حروف به سبب بیان نوعی از اختصار در کلام می‌آیند. بنابراین اگر حرف حذف شود، کلام مختصرتر می‌گردد و اختصار مختصر نوعی نقص در کلام به حساب می‌آید (ابن جنی، ۲۰۰۸، ج ۲: ۲۷۳). لکن گاهی به صورت نادر حذف حرف در کلام شکل می‌گیرد. ابن جنی در پیرامون حکم حذف حروف، در تکمیل کلام سابق خود می‌گوید: طبق قاعده نحوی، حذف یا اضافه نمودن حروف در کلام جایز نیست. با این وجود گاهی حروف حذف یا اضافه می‌شوند (همان: ۲۸۰).

۲.۳.۱. حذف حرف به دلالت قرینه معنوی کلام

یکی از شواهد قرآنی که سیبویه در حذف حرف جر به آن استناد می‌کند، آیه ﴿أَنْ تُضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ (البقرة/۲۸۲) است. سیبویه درباره آیه ۲۸۲ سوره بقره اشاره به إعراب فعل (تُذَكَّرُ) دارد و إعراب این فعل را منصوب می‌خواند. او با مطرح کردن یک سؤال فرضی در تحلیل خود، تلاش می‌کند، معنای آیه را برای خواننده بهتر بیان کند. او می‌گوید: سخن خداوند تعالی در این سوره منصوب شده است؛ زیرا خداوند امر به گواهی داده است تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، دیگری او را یادآوری کند و به همین سبب فعل (تُذَكَّرُ) با إعراب نصب آمده است. حالا اگر فردی بگوید چگونه ممکن است که بگوییم: (أَنْ تُضِلَّ) اگر فراموش کند، ولی منظور فراموش کردن و به شک افتادن نباشد؟ در جواب می‌گوییم: خداوند تعالی می‌گوید: (أَنْ تُضِلَّ)؛ زیرا این فعل دلیلی برای یادآوری است؛ به‌مانند این است که فردی بگوید: چوب را آماده کرده‌ام که اگر دیوار کج شد، با آن دیوار را نگاه‌دارم. منظور گوینده از آماده کردن چوب، کج بودن دیوار نیست بلکه او خبر از سبب آماده کردن چوب و پشتیبان بودن آن می‌دهد. (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۳: ۱۵۳). منظور سیبویه این است که (إضلال) سبب است و همراه بودن فعل با (أَنْ) ناصبه و محذوف بودن حرف جر (لام) معنی سبب را در وجود این فعل نهفته می‌کند و (إذکار) مسبب عنه است. در این آیه فراموش کردن مقصود نیست بلکه احتمال فراموشی مقصود کلام خداوند است.

خداوند در آیه ۲۸۳ سوره بقره، به تعلیم برخی از نکته‌های حقوقی اشاره دارد و در برخی موارد نیز در این آیه به دلیل و علت برخی از نکته‌های حقوقی اشاره می‌کند؛ از این رو سیبویه در راستای مقصود آیه، در تحلیل این شاهد قرآنی، به رابطه سبب و مسبب بین دو فعل اشاره دارد. خداوند در این آیه درباره علت این که چرا باید دو شاهد زن آورده شود، سخن می‌گوید و در ادامه بیان می‌کند اگر یکی از آن دو زن به صورت احتمالی فراموش کرد، آن زن دیگر یادآوری کند.

در این شاهد قرآنی بودن یا نبودن حرف (لام) تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند ولی از آنجایی که فعل (أَنْ تُضِلَّ)، مصدر مؤول و از جمله افعال قلبی است که از حواس درونی نشأت گرفته است و دلالت بر معنای مفعول لاجله حصولی دارد و همچنین در فاعل و زمان موافق با عامل است، پس بهتر است که حرف جر حذف شود.

— زجاج در تحلیل آیه ۲۸۲ بقره به شکل مستقیم به کلام سیبویه استناد می‌کند و دیدگاه او را در تحلیل خود می‌گنجاند. (ر.ک: الزجاج، ۱۹۸۸، ج ۱: ۳۶۴)

— زمخشری با تأثیرپذیری غیرمستقیم از تحلیل سیبویه، علت نصب فعل (تُضِلَّ) را مفعول له بیان می‌کند. این تعلیل با تعلیل سیبویه تفاوتی ندارد؛ زیرا فعل همراه با (أَنْ) تأویل به مصدر می‌شود و مصدر با حرف جر (لام) محذوف، معنای مفعول له را می‌رساند. زمخشری در بیان علت سبب بودن فعل (إِضْلَال) و مسبب عنه بودن فعل (إِذْكَار)؛ به مانند سیبویه در تحلیل خود سؤال فرضی را شکل می‌دهد سپس به پاسخ به این سؤال فرضی، همراه با آوردن مثالی که سیبویه درباره‌ی علت آوردن چوب در تحلیل خود ذکر کرده است، می‌پردازد و در تحلیل خود نامی از سیبویه به میان نمی‌آورد. (ر.ک: الزمخشری، ۱۹۹۸، ج ۱: ۵۱۳).

در تحلیل زمخشری مشاهده می‌کنیم که او نیز به مانند سیبویه در تحلیل این آیه از اسلوب پرسش و پاسخ کمک گرفته است؛ زیرا هر دو گرایش به عقل‌گرایی داشتند. «از نظر زمخشری، عقل ابزاری است که به وسیله‌ی آن، در کار تفسیر ابهام از متن قرآنی زدوده می‌شود. زمخشری به ظاهر قرآن (که در برابر تدبیر معانی آن بسیار ناچیز است) قناعت نمی‌کند؛ از این رو می‌بینیم که در موارد بسیار در برابر نصوص قرآن، درنگ می‌کند و عقل خویش را به کار می‌اندازد و نصوص قرآنی را به صورت سؤال و جواب روشن می‌کند. چنان‌که به روشنی تلاش و کوشش عمیق وی در این زمینه مشهود است» (الصاوی الجوبینی، ۱۹۶۸: ۹۵). این گرایش نیز در تحلیل سیبویه در این شاهد قرآنی مشهود است؛ زیرا که «پیروان مکتب بصره به قیاس و عقل‌گرایی باور داشتند» (روبینز، ۱۹۹۱: ۲۱۳)؛ بنابراین با توجه به مشهود بودن گرایش عقل‌گرایی در هر دو تحلیل می‌توانیم بگوییم زمخشری به صورت غیرمستقیم در تحلیل این شاهد قرآنی تحت تأثیر تحلیل سیبویه بوده است.

— طبرسی در تحلیل آیه ۲۸۲ سوره بقره به شکل مستقیم تعلیل سیبویه را یادآوری می‌کند. (ر.ک: الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۷۶).

— فخر رازی برای جایگاه نصب حرف ناصبه (أَنْ) دو دلیل می‌آورد: ۱- منصوب بنزع خافض است که بر اساس این تحلیل، حرف جر (لام) حذف شده و اصل عبارت (لِأَنَّ تُضِلَّ) است. ۲- مفعول له است (الرازی، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۲۳). در هر دو تعلیل، دیدگاه سیبویه که او اشاره به سبب بودن این آیه دارد، به صورت غیرمستقیم دیده می‌شود. فخر رازی در علت نصب فعل تذکر بیان می‌کند: این فعل در مقابل عبارت ماقبلش (أَنْ تُضِلَّ إِحْدَاهُمَا) قرار دارد. در هنگامی که (الضلال) تفسیرکننده‌ی نسیان است پس (إِذْكَار) هم تفسیری برای ما قبلش نسیان است (همان). منظور فخر رازی از اصطلاح تفسیر، همان مفعول له است.

— فرآ اصطلاح تفسیر را به جای اصطلاح (مفعول لأجله) که بین بزرگان بصره رایج بود، به کار می‌برد (القوزی، ۱۹۸۱: ۱۶۴). فخر رازی تحلیل سبب و مسبب را با اصطلاح تفسیر که یکی از اصطلاحات مکتب کوفه است و با اصطلاح مفعول له بیان می‌کند و به صورت غیرمستقیم از تحلیل سیبویه در تحلیل خود استفاده نموده است.

۲.۳.۲. حذف حرف بر اساس اسلوب اتساع

یکی از انواع حذف، اتساع است که این نوع از حذف در جهت ایجاز و اختصار قرار دارد؛ زیرا کلمه از قاعده نحوی ای که برای آن کلمه تعیین شده خارج شده و مشمول قاعده ای می شود که برای آن کلمه تعیین نشده است. بنابراین اتساع: «تغییر معنای نحوی کلمه در ترکیب به سبب ایجاد اختصار و ایجاز است و این تغییر تأثیری بر روی معنای اصلی عبارت ندارد» (عبدالرحمن، ۲۰۱۸: ۱۳). اولین فردی که این اصطلاح را به کاربرد و بحث در رابطه با این فن را در کتابش گسترده کرد، شخص سیبویه بود. او در این ارتباط می گوید: حذف بر اساس اتساع در جهت شکل گیری نوعی اختصار در کلام است. این نوع از حذف در نتیجه اعتماد متکلم به درک محذوف بر اساس قرینه لفظی و عقلی ایجاد می شود و مجازی که از طریق این نوع از حذف در کلام شکل می گیرد از عمق و بلاغت برخوردار است (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۲۱۵). سیبویه هدف و شرایط اتساع را این گونه توصیف می کند: اتساع برای غنی کردن کلام همراه با ایجاز، با علم مخاطب به مقصود کلام است (همان: ۲۱۶). منظور سیبویه این است که «مخاطب باید شناختی از مفهوم کلام داشته باشد و فهم مخاطب از کلام با درهم شکستن حصارهای شناخت لغوی و فراتر کردن اختیار در این زمینه حاصل می شود و به نوعی مخاطب باید ابتکار لغوی داشته باشد» (عبداللطیف، ۲۰۰۰: ۸۶). سیبویه در شرح شاهد قرآنی ﴿بَلْ مَكْرُمٌ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ (سبأ/۳۳)، که در ارتباط با مبحث اتساع صحبت می کند، می گوید: منظور آیه ۳۳ سوره سبأ «بَلْ مَكْرُمٌ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و «فَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَمْكُرَانِ وَلَكِنْ الْمَكْرُ فِيهِمَا» است (سیبویه، ۱۹۸۸، ج ۱: ۱۷۶ و ۲۱۲). در این آیه «کلمه (مکر) مضاف به «لیل و نهار» شده است در حالی که شب و روز مکر؛ بلکه این امر در ظرف زمان شب و روز اتفاق می افتد و آنکه مکر را به کار می برد، انسان است ولیکن ساختار آیه دلالت بر بسیاری مکر و مکرر بودن آن دارد. گویی که مکر ثابت است و منقطع از شب و روز نیست» (الطباطبایی، ۲۰۰۶، ج ۱۶: ۳۰۸).

در این شاهد قرآنی، منظور مکر خود لیل و نهار نیست، بلکه مکر مستکبرین در لیل و نهار مراد است. بنابراین انتساب مکر به زمان مجاز در اسناد است. به اعتبار این که زمان، ظرف دسیسه ها و نقشه ها قرار گرفته است. پیشینیان در بحث از شیوه های به وجود آمدن مجاز از سه اصل سخن گفته اند: اتساع، تأکید، تشبیه. آنان معتقدند که بدون وجود یکی از این سه اصل، استعمال لفظ در معنای مجازی ممکن نیست. در این شاهد قرآنی سه اصل مجاز وجود دارد. از طریق اتساع مفهوم ظرف به لیل و نهار اضافه شده و زمان، ظرف دسیسه ها و نقشه ها قرار گرفته است. از طریق تشبیه، زمان به انسان دسیسه گر تشبیه شده است و از طریق تأکید اشاره به آستن بودن طول شبانه روز به توطئه دارد؛ زیرا یک مفهوم عینی (دسیسه گری انسان) را در یک مفهوم انتزاعی (دسیسه گری شبانه روز) مفهوم سازی می کند. در این شاهد قرآنی حرف جر حذف شده است و (اللیل والنهار) به جای این که مجرور به حرف جر باشند مجرور به اضافه شده اند. حکم نحوی و حقیقی این دو اسم این است که مجرور به حرف جر باشند ولی به صورت مجازی مجرور به اضافه شده اند. این دو اسم لفظاً مجرور به اضافه هستند ولی در معنا به شکل حقیقی مجرور به حرف جر هستند. شاید در ظاهر حذف یا عدم حذف حرف جر تغییری در معنای کلام ایجاد نکند ولی وقتی در عمق معنای کلام دقیق شویم، می بینیم که حذف حرف جر به کلام معنای تشبیه و تأکید و ظرف را داده است در حالی که اگر حذف در کلام صورت نمی گرفت ما فقط معنای ظرف را از کلام دریافت می کردیم.

– زجاج، زمخشری، طبرسی و فخر رازی به صورت غیرمستقیم شرحی که بر این شاهد قرآنی دارند، از نظر لفظی و معنایی برگرفته شده از دیدگاه تحلیلی سیبویه است ولی هیچ کدام در تحلیل خود نامی از سیبویه ذکر نمی کنند. و هم-چنین اصطلاح اتساع را زمخشری و طبرسی در تفسیرشان به کار برده اند. (ر.ک: الزجاج، ۱۹۸۸، ج ۴: ۲۵۴ و الزمخشری، ۱۹۹۸، ج ۵: ۱۲۵ و الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۸: ۱۶۵ و الرازی، ۱۹۸۱، ج ۲۵: ۲۶۱)

البته باید اضافه کرد که زمخشری در تفسیر این آیه می گوید: وقتی (لیل) به منزله مفعول قرار داده شود و (مکر) به آن اضافه شود، در واقع در ظرف بودن مجال بیشتری پیدا می شود (الزمخشری، ۱۹۹۸، ج ۵: ۱۲۵). این تفسیر به صورت غیر مستقیم برگرفته شده از تحلیل سیبویه است.

نتیجه

مبحث حذف، یکی از مباحث مطرح شده در قواعد نحوی زبان و ادبیات عرب است. در نظر گرفتن یا عدم در نظر گرفتن حذف یکی از عناصر کلام، می تواند تأثیر بر روی معنا و تحلیل های نحوی داشته باشد.

با بررسی های انجام شده در این چند نمونه از شواهد قرآنی در کتاب سیبویه، مشخص شد که این دانشمند نحوی در تحلیل برخی از شواهد قرآنی به عناصر زبانی کلام توجه داشته است؛ او در شاهد قرآنی سوره نساء با توجه به دلالت های لفظی کلام، هدف از محذوف بودن فعل را تشویق مخاطب ذکر می کند یا در آیه ۴ سوره ی قیامت، بر اساس قرینه لفظیه، علت حذف فعل را، فعل ماقبل بیان می کند. در شاهد قرآنی سوره بقره، علت محذوف بودن فعل را دلالت های معنایی کلام می داند. در نمونه قرآنی سوره نور، مائده و محمد علت محذوف بودن جمله را گذشته از دلالت های معنایی کلام، رعایت قواعد نحوی نیز بیان می کند. زجاج، زمخشری، طبرسی و رازی از مفسران برجسته قرآن به حساب می آیند. توجه به تحلیل های سیبویه جزء اولویت های آنها در تحلیل هایشان بوده است. این توجه به این معنا نیست که این مفسران در راستای تحلیل های سیبویه حرکت نموده اند بلکه برخی از این مفسران مانند رازی نقدهای تندی نسبت به تحلیل های او داشته اند. تأثیرپذیری این مفسران از دیدگاه نحوی سیبویه یا به صورت مستقیم یا به شکل غیرمستقیم است. ولی در اکثر موارد تأثیرپذیری این مفسران به صورت غیرمستقیم است. زجاج با توجه به این که یکی از پیروان مکتب اهل بصره به حساب می آید ولی تحلیل هایش به صورت غیرمستقیم برگرفته شده از تحلیل های سیبویه است. طبرسی و به خصوص رازی در اکثر تحلیل های خود، به شکل غیرمستقیم، با استناد به زجاج، تحلیل های سیبویه را پذیرفته اند و یا با استناد به زجاج تحلیل این دانشمند نحوی را نپذیرفته اند. بعضی از این چهار مفسر، مثال هایی به مانند سیبویه، بدون این که نامی از وی ببرند، در برخی از تحلیل های خود ذکر کرده اند.

کتابنامه

قرآن کریم

۱. ابن جنی، أبو الفتح عثمان. (۲۰۰۸). الخصائص. تحقیق: الشربینی شریده. القاهرة: دار الحدیث.
۲. ابن الخشاب، عبدالله بن احمد. (۱۹۷۲). المرتجل فی شرح الجمل. الطبعة الثانية. تحقیق: علی حیدر. دمشق.

۳. ابن مالک (۱۴۲۰). شرح الكافية الشافية. الطبعة الاولى. تحقيق: عبدالمنعم هريدي. مركز البحث العلمي و إحياء التراث العلمي. مكة: دار المأمون - دمشق.
۴. ابن مكتوم القيسي، احمد بن عبدالقادر (۱۹۴۹). الدر اللقيط من البحر المحيط. الطبعة الاولى. مصر: مطبعة السعادة.
۵. ابن يعيش، علي بن يعيش موفق الدين (۱۹۲۸). شرح المفصل. مصر: دار الطباعة المنير.
۶. ابو حيان الاندلسي، محمد بن يوسف (۲۰۰۷). تفسير البحر المحيط. الطبعة الاولى. تحقيق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود و الشيخ علي محمد معوض. لبنان. بيروت: دار الكتب العلمية.
۷. خاطر، سليمان يوسف (۲۰۰۸). منهج سيبويه في الإستشهاد بالقرآن الكريم و توجيه قراءته و مآخذ بعض المحدثين عليه. الرياض: مكتبة الرشد.
۸. الخطيب، محمد الفتاح (۲۰۰۶). ضوابط الفكر النحوي. تقديم: عبدالراجحي. القاهرة: دار البصائر.
۹. دين محمدی، غلامرضا (۱۳۸۹). مبانی زبان شناسی در جهان اسلام. تهران: دانشگاه امام صادق.
۱۰. الرازی، فخرالدين محمد بن عمر (۱۹۸۱). التفسير الكبير (مفاتيح الغيب). الطبعة الاولى. ج ۳۲. لبنان. بيروت: دار المكتبة العلمية.
۱۱. روبينز، آر. اچ. (۱۹۹۱). تاريخ مختصر زبان شناسي. ترجمه‌ی: علی محمد حق شناس. تهران: مركز.
۱۲. الزجاج، أبي اسحاق ابراهيم بن السرى (۱۹۸۸). معانى القرآن و إعرابه. شرح و تحقيق: عبدالجليل عبده شلبي. بيروت: عالم الكتب.
۱۳. الزركشي، بدرالدين محمد بن عبدالله بن بهادر (۱۹۵۷). البرهان في علوم القرآن. الطبعة الاولى. تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم. دار الحديث.
۱۴. الزمخشري، جارالله أبي القاسم محمود بن عمر (۱۹۹۸). الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل. الطبعة الاولى. تحقيق و تعليق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود و الشيخ علي محمد معوض. الرياض: مكتبة العبيكان.
۱۵. (۲۰۰۴). المفصل في علم العربية. الطبعة الأولى. تحقيق: فخر صالح قدارة. عمان: دار عمار.
۱۶. سيبويه، أبي بشر عمرو بن عثمان بن قنبر (۱۹۸۸). الكتاب. الطبعة الثانية. تحقيق و شرح: عبدالسلام محمد هارون. القاهرة: مكتبة الخانجي.
۱۷. الصاوي الجويني، مصطفى (۱۹۶۸). منهج الزمخشري في التفسير القرآن و بيان اعجازه. القاهرة: دار المعارف بمصر.
۱۸. الطباطبائي، محمد حسين (۱۹۷۳). الميزان في التفسير القرآن. الطبعة الثانية. لبنان: بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۹. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن الحسن (۲۰۰۵). مجمع البيان في تفسير القرآن. الطبعة الاولى. لبنان، بيروت: دار العلوم.
۲۰. طوسي، محمد بن نصير الدين (۱۹۸۰). تلخيص المحصل. تحقيق: عبدالله نوراني تهران: مركز پژوهشی ميراث مكتوب.
۲۱. عبدالرحمن، بهاءالدين عبدالوهاب (۲۰۱۸). مفهوم الإتساع و ضوابطه في علم النحو. دار النشر الألوكة.
۲۲. عبد اللطيف، محمد حماسه (۲۰۰۰). النحو و الدلالة. الطبعة الاولى. بيروت: دار الشروق للنشر و التوزيع.
۲۳. عظيمه، محمد عبد الخالق (۱۹۷۵). فهارس كتاب سيبويه و دراسة له. مصر: مطبعة السعادة.
۲۴. الغزالي، أبي حامد (د.ت). مجموعة رسائل الإمام أبي حامد الغزالي. راجعة: إبراهيم أمين احمد. القاهرة: المكتبة التوفيقية.
۲۵. الفراء البغوي، أبو محمد الحسين بن مسعود (۲۰۰۲). معالم التنزيل في التفسير و التأويل. الطبعة الاولى. لبنان، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.

٢٦. القوزي، عوض حمد. (١٩٨١). *المصطلح النحوي نشأته و تطوره حتى أواخر القرن الثالث الهجري* (للحصول على درجة الماجستير). المملكة العربية السعودية: عمادة شؤون المكتبات - جامعة الرياض.
٢٧. النجار، لطيفة. (٢٠٠٣). *المنزلة المعنى في نظرية النحو العربي*. دبي: دار العالم العربي.
٢٨. حسيني، سيد محمد باقر، خسروي، راضيه. (١٣٨٩). *تسهيل نحو در پرتو آموزش*، مجله زبان و ادبيات عربي. دوره ٢. شماره ٣. صص ١-٢٦. Doi:10.22067/jall.v2i3.8966
٢٩. فسنگري، حجت الله، راضيه كارآمد. (١٣٩٦). *سبك شناسی دعای ابو حمزه ثمالی در دو لایه نحوی و بلاغی*، مجله زبان و ادبيات عربي، دوره ٨. شماره ١٧. صص ١٧٣-٢٠٠. Doi: 10.22067/jall.v8i17.57713

References

The Holy Quran

- Abd al-Rahman, B. D. A. (2018). *The concept of breadth and its controls in grammar*. Al-Alukah Publishing House. [In Arabic].
- Abdul Latif, M. H. (2000). *Grammar and semantics*, first edition. Beirut: Dar Al-Shorouk for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Abu Hayyan Al-Andalusi, M. (2007). *Interpretation of the ocean sea*. First Edition. Edited by: Sheikh Adel Ahmed Abdul Mawjood and Sheikh Ali Muhammad Moawaz. Lebanon, Beirut: Dar Al-Kutub Al-Ilmiat. [In Arabic].
- Al-Fara' Al-Baghawi, M. H. (2002). *Tafsir Al- BaghWI Al- musamma Maealim Al-Tanzil*. first edition. Lebanon, Beirut: Dar Al-Fikr for printing. publishing and distribution. [In Arabic].
- Al-Ghazali A. H. (n.d) *The collection of Imam Abi Hamed al-Ghazali's epistles*. reviewed by: Ibrahim Amin Ahmed. Cairo: Tawfiqia Library. [In Arabic].
- Al-Khatib, M. (2006). *Grammatical thought controls*. presented by: Abdel-Rahji. Cairo: Dar Al-Baseer. [In Arabic].
- Al-Najjar, L. (2003). *The status of meaning in the theory of Arabic grammar*. Dubai: dar Aalam Al - arabi. [In Arabic].
- Al-Razi, F. M. (1981). *al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)*. Lebanon, Beirut: Dar Maktaba Al-elmia. [In Arabic].
- Al-Sawi Al-Juwayni, M. (1968). *Al-Zamakhshari's Approach to the Interpretation of the Qur'an and Explanation of its Miracles*. Cairo: Dar Al-Maaref in Egypt. [In Arabic].
- Al-Tabarsi, A. A. (2005). *Al-Bayan Complex in the interpretation of the Qur'an*. first edition. Lebanon, Beirut: Dar al-Ulum. [In Arabic].
- Al-Zajjaj, A. I. I. (1988). *Meanings of the Qur'an and its Arabic*. Explanation and verification: Abdel-Jalil Abdo Shalaby. Beirut: The World of Books. [In Arabic].
- Al-Zamakhshari, M. (1998). *Al-Kashshaf*. First Edition. Editing and Commentary: Sheikh Adel Ahmed Abdul Mawjood and Sheikh Ali Muhammad Moawaz. Riyadh: Obeikan Library. [In Arabic].
- Azimah, M. A. (1975). *Indexes of Sibawayh's book and his study*. Egypt: Al-Saadat Press. [In Arabic].
-(2004). *Al-Mofassal in the Science of Arabic*. first edition. Edited by: Fakhr Saleh Qadara. Amman: Dar Ammar. [In Arabic].

- Al-Zarkashi, B. D.M.A. (1957). *The Proof in the sciences of the Qur'an*, first edition. investigatad by: Muhammad Abu Al-Fazl Ibrahim. Dar al-Hadith. [In Arabic].
- Deen Mohammadi, Gh. R. (2010). *The basics of linguistics in the Islamic world*. Tehran: The Imam Sadiq University. [In Persian].
- Fasanqari, H. Qaramad,R. (2016). The stylistics of Abu Hamzah Samali's prayer in two syntactic and rhetorical layers, *Journal of Arabic Language and Literature*, 8(17)200–173. [In Persian]. Doi:10.22067/jall.v8i17.57713
- Hosseini, S. M. B. Khosravi, R.(2010). Facilitating Syntax in the Light of Education, *Journal of Arabic Language and Literature*,2(3).1-26. [In Persian]. Doi:10.22067/jall.v2i3.8966
- Ibn al-Khashab, A. (1972). *The improviser in explaining the sentences*. Investigation: Ali Haider. Damascus. [In Arabic].
- Ibn Jenni, A. O. (2008). *Characteristics. investigation*: El-Sherbiny Sharidat. Cairo: Dar Al-Hadith. [In Arabic].
- Ibn Maktoom Al-Qaisi,A.(1949).*Foundling Durr from the Sea of the Ocean*. first edition. Egypt: Al-Saadat Press. [In Arabic].
- Ibn Malek, (1420). *Explanation of AlKafiah AShafiah*. Edited by: Abdel Monem Haridi. Scientific Research and Scientific Heritage Revival Center. Mecca: Dar Al-Mamoun - Damascus. [In Arabic].
- Ibn Yaish, A. (1928). Detailed explanation. Egypt: Al-Munir Printing House. [In Arabic].
- Khater, S. (2008). *Sibawayh's approach in citing the Holy Qur'an and directing its readings*, and the criticisms of some hadith scholars on it. Riyadh: Al Rushd Library. [In Arabic].
- Robbins, R. H. (1991). *A Short History of Linguistics*. translated by: Ali Muhammad Haq Shenan. Tehran: Center publication. [In Persian].
- Sibawayh, A. B. (1988). *al-Ketāb*. second edition. investigation and explanation: Abdul Salam Muhammad Harun. Cairo: Maktaba Al-Khanji publisher. [In Arabic].
- Tabatabai, F.I. H. (1973). *Tafsir Al-Mizan*. second edition. Lebanon, Beirut: Muasat Al-Alami Li Al-Matbueati. [In Arabic].
- Tosi, M.(1980).*Al Talkhīs al-Muḥaṣṣal*. Investigation: Abdullah Nouri. Tehran: Pzhohshi center written inheritance. [In Arabic].
- Al-Quzi, A. H. (1981). *The grammatical term developed until the end of the third century AH* (to obtain a master's degree). Saudi Arabia: Deanship of Library Affairs - Riyadh University. [In Arabic].